

بکشند پس از آنکه خسته ام پس لاجبان و پانتهان کرد **دیگر**
 ایشانرا هر سه در پیش خلیفه بردند اول ابوحنیفه را گفت
 که تو قضای بغداد می باید کرد ابوحنیفه گفت ایها الامیر
 مردی ام نه از عرب و هیچکس حکم من را ضعیف نشود پس خلیفه
 گفت این نکاریست که تعلق بعرب با عجم در دین این را علم باید
 ابوحنیفه گفت من مرد این کار نیستم و نشایم در قوی که
 کفتم خود نشایم که اگر راست گفتم که موا نشاید خود با نیکار
 نشایم و اگر دروغ گویم هم دروغ گوئی نشاید که قاضی باشد
 پس تو خلیفه جهانی را و املا که دروغ گوئی یا خلیفه خود سازی
 و اعتماد خود و مال مردمان بویگویی این بگفت و بجایه یافت
 پس دیگر سعی طلب کرد و چون در پیش خلیفه رفت و دست
 خلیفه بگفت گفت تو جوانی وزن و فرزندانست چونند **مفسر**
 خلیفه گفت این را بیرون کنید که دیوانه پداست پس شریک را
 گفتند بر او عطا می باید کرد گفت یا خلیفه من سود امی و دعاغم
 ضعیف شاه است پس خلیفه گفت من اطبارا بگویم تا ترا **علاج**

معالجه کنند تا صحت یابی پس قضا بشریک قرار گرفت پس
 بدانکه اهل دین از حکومت چنین می گویند **نقلست** که جمعی
 کودکان کوی میزدند پس کوی در میان سرگاه امام ابوحنیفه
 افتاد و هیچ کودک نرفت که کوی باز آوردند همه حرم امام
 پس یکی از میان ایشان کساخته برفت و کوی باورد پس امام
 فرمود که این کودک خلال زاده نیست پس تفحص کردند و همچنان
 پس سوا کردند که یا امام از چه شناختی فرمود انبی شری او
دیگر نقلست که ابوحنیفه روزی در خانه بود و در آفتاب گرم
 ایستاده بود یکی گفت یا امام درین سایه دیوانه زمانی بنشین
 گفت موا از صاحب این خانه قرضی هست اگر سایه دیوانه را
 نشینم ربا باشد که **در حدیث است** که فرمود **کل قرض غیر**
منفعه فهو ربا یعنی هر قرضی که جز منفعتی کند آن جز **پس**
 ربا باشد **دیگر** گویند که در هر شبی سیصد رکعت نماز **میکرد**
دیگر گویند که در جامی میگذشت زنی بازو میبگفت که آنگه کبر
 این مرد شبی بانصلا گفت نماز میگذارد پس دیگر شب بانصلا **گفت**

علاج